

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

عارف عزیزگذرگاه - لمپوژ - فرانسه
انجمن فرهنگ افغانستان (انتشارات بامیان)
همکار و خدمتگذار نشر و طباعت آثار دانشمندان افغان
۳۰ اپریل ۲۰۱۳

نامگذاری شهر غزنه به حیث پایتخت تمدن جهان اسلام

به تاریخ ۲۴ حمل ۱۳۹۲ شمسی برابر با ۱۳ اپریل ۲۰۱۳ میلادی شهر غزنی از طرف مؤسسه جهانی ایسسکو و یونسکو به حیث پایتخت تمدن جهان اسلام رسماً نامگذاری گردید.

این یک رویداد ساده و سطحی نیست. این بزرگترین افتخاری است که شهر غزنه دوباره حیثیت تاریخی خویش را باز می یابد. اما متأسفانه این رویداد از طرف حکومت ضعیف* کابل به چنان سردی استقبال شد که گویا یک واقعه معمولی و پیش پا افتاده است. پول هائی که برای باز سازی این سرزمین اختصاص داده شده بود بدون آن که در بازسازی این شهر تاریخی مصرف شود، حیف و میل گردید و کدام کار مهمی انجام نشد.

برای این که چرا شهر غزنی این افتخار را کمائی کرد، باید به گذشته آن رجوع و عظمت این شهر را در زمان خودش که پایتخت یک امپراتوری بزرگی بود، بررسی نمود. باشد که نسل فعلی و آینده کشور که از تاریخ افغانستان اطلاعی ندارند، درک کنند که عظمت و افتخار این شهر چنان بوده که سرزمین بسیار بزرگی را در قلمرو داشته است.

برای شناسائی این عظمت پر افتخار شما را دعوت می کنم به خواندن مقاله ای تحت عنوان "فرهنگ در دوره غزنوی" به قلم "سرور همایون" در کتابی (تحت عنوان نگاهی بر نقش فرهنگی افغانستان در عهد اسلامی) از طرف مدیریت سالنامه وزارت اطلاعات و کلتور در سال ۱۳۵۵ به نشر رسیده است.

فرهنگ در دوره غزنوی

قسمت اول

از شهر غزنه باستانی که امروز به حال نیمه ویرانه در مشرق کشور افتاده و از جلال قدیم آن جز مزار سبکتگین، محمود و مسعود و بقایای قصر مسعود سوم که در این اواخر از زیرخاکستر قرون بیرون شده، دو مناره نیز برجای است که چون علامت ندا به دنبال فریادی ایستاده است. اما این شهر سلاطین غزنوی و عالمان و شاعران و صوفیان نه فقط در هزار سال پیش چنین بینوا نبوده، بلکه در پیش از اسلام نیز نام و نشانه داشته است. در متون سغدی از این شهر به عنوان «گزننگ» یاد گردیده و زبان شناسان باور دارند که این کلمه معادل گنج و گنجه است.

هیوان تسنگ چینی که مقارن ظهور اسلام دوبار از کشور ما عبور نمود، غزنه را «هوسی نا» خوانده و مطالبی در باره مقام فرهنگی آن نوشته بود. معلومات ما در باره غزنه قرون نخستین اسلامی ناچیز است. صرف همین

قدر می دانیم که عبدالرحمن سمره و عربهای دیگر به پیشوائی لشکرهای دیگری از مرکز سیستان در زابلستان تاخت و تازهای نافرجامی نمودند. شاید همین عبدالرحمن بود که به دنبال تخریب معبد «زون شابهار» غزنه را حریق نمود یا شاید یعقوب لیث صفاری عامل این امر بوده است.

طنین خفیفی نیز از نحوه و اندازه پیش افتادگی فرهنگی غزنه را در سخن «ابوالمعالی محمدبن عبیدالله» مؤلف کتاب «بیان الادیان» می شنویم که از کتابخانه دولتی این شهر خبر می دهد و می گوید که: «ارژنگ مانی در آن جا نگهداری می شود». در دوره سامانی نیز آنگاه که ابو عبدالله جیهانی خواست رسوم اداری بخارا را اصلاح کند، قوانین کابل و زابل را پیش روی خود گذاشته بود. (زین الاخبار ص ۱۵۰).

اصطخری آن را از شهرهای اطراف بلخ پررونق تر و تجارت آن را سودمندتر خوانده است. مقدسی نام غزنه را به صیغهٔ تثنیه «غزنین» آورده، ولی نگفته که مرادش از دو غزنه چیست؟! (سرزمین های خلافت شرقی ص ۳۷۳-۳۷۴). یاقوت حموی در معجم البلدان هم شاید به پیروی از مقدسی این کلمه را غزنین به (فتح نون) خواند و دلیلش انقسام این شهر است به دویخش به وسیله رودخانه (!). ولی حقیقت این است که غزنه و غزنی و غزنین سه شکل یک کلمه اند و مفرد اند. و شکل اخیر تثنیه نیست همانگونه که اسامی بلاد به «غنین» و «قرنین» (در زابلستان و سیستان) نیز تثنیه نیستند.

باری مؤلف تاریخ سیستان میگوید که: «غزنین را ملك الدنيا یعقوب بن لیث آباد کرد». (ص ۲۴). و به قول گردیزی چون یعقوب به غزنین آمد و زابلستان را بگرفت شارسستان غزنین را بنا افگند. (به تصحیح سرور همایون). بیهقی دبیر غزنویان در صحبت از حادثهٔ سیل غزنین می گوید که: «در سال ۴۲۲ هـ سیل خانه ها و دکان هارا ویران کرد و پل غزنین را از میان برداشت و پیران کهن سال چنین سیلی را یاد ندارند و آب تا زیر قلعت رسید، چنانکه در قدیم بود. پیش از روزگار یعقوب این شارسستان و قلعت غزنین عمرو برادر یعقوب آباد کرد.» (ص ۳۴۲). بیهقی در این سطور عمارت کهنتر را صریحاً به عمرو لیث نسبت می دهد.

ابومنصور عبدالملك بن محمد بن اسماعیل ثعالبی در لطائف المعارف می گوید که: «غزنه به درستی هوا و خاک زرخیز و آب شیرین و گوارا شناخته شده است. ملکی است کوهستانی، عمر مردان آن دراز و بیماری شان اندک است. گمان ندارم زمینی باشد که در آن طلا برود و در آن مار و عقرب و گزندگان دیگر نباشد. مگر غزنه که این زمینی است پاکیزه تر از همه، و از صفات آن این که: مردانش خیلی جنگاوراند».

ابومسلم خراسانی از ابی داوود خواسته بود که بی مرد زابلستان و بی اسپ طخارستان هیچ وقت نباشد. و از خصایل شریف غزنه مهمتر این که زادگاه ابوالقاسم محمود بن ناصرالدین است که خدایش بیامرزاد و مؤلف در بارهٔ غزنه گفته است:

يا دارالملك نرى كل الجمال بها واسعد الدهر تبدو من جوانبها
كانما جنت الفردوس آن نزلت بارض غزنه تعجیلا لصاحبها

و از ابی سعید محمد بن منصور شنیدم که می گفت شهری ندیدم که در تابستان اطیب و در بهار خالی تر از حشرات باشد. مگر غزنه. و همو گفته است که میوه هایش هر آینه از مناقبش کمتر است زیرا که کثرت میوه قرین است به کثرت امراض و بلده ای که میوه اش کمتر است بیماری در آن کمتر است. و باز همو گفته: در غزنه چهار چیز دیدم که نظیرش را در هیچ شهری نیافتم: سیب امیری و این سیبی است که آنرا ژاله می نامند. و دیگر ریواس، سه دیگر دوجاب و اینها به غزنه اختصاصی دارد و نویسنده در بارهٔ سیب امیری چنین گفته:

تفاح غزنه تفاح و نفاع كانه الشهد و الريحان و الراح
و ماء باد كار الریق من قمر فی خده دائما ورد و تفاح

(لطائف المعارف، طبع یونگ ص ۱۲۲-۱۲۳).

ابن خلدون در مقدمه گفته: جیراش بن احمد الحاسب در قرن پنجم در نامه خود به نظام الملك نوشت که: «پادشاه زابلستان (غزنه) دهبان منجم دربار خود را به مامون تحفه فرستاد و این منجم غزنوی در یکی از محاسبات خود به مامون مشوره داد که در جنگ برادر خود، طاهر را بفرستد. و مامون بار دیگر از او پرسیده بود که دولت بنی عباس تا چه وقت ادامه خواهد یافت؟ او جواب داده بود که: خلافت در خانواده عباسی ولی از اولاد متعصم خواهد بود و بعد دیالمه مستولی خواهند شد و پس از پنجاه سال رو به ادبار خواهند گذاشت تا آنکه ترکان از شمال شرق آمده از آمو تا سوریه را متصرف خواهند شد و بیزانترین را خواهند گشود. مامون از دهبان پرسید که این علم را از که آموخته است؟ وی جواب داد که از فلاسفه و از محاسبات نجومی «صصه بن داهر مخترع شطرنج». (ترجمه انگلیسی ص ۳۱۲)

گردیزی همین مطالب را به اختصار ذکر کرده و اسم منجم را دویان عجمی نوشته است. (زین ص ۷۱).

اینکه گفتیم کلمه غزنین تثنیه نیست، ازین ابیات حکیم سنائی غزنوی آشکار است:

زود کن دو کاغذی بنویس شعر پشین و شعر باز پسین
گرچه صد کار داشتیم در مرو لیک بهرتو رفتم از غزنین

حکیم سنائی باز در دوبیت آتی غزنین را مصحف عرض و زبین یعنی شاهد عزت می خواند. بدینصورت:

خاک غزنین رفیع تر فلکی است عرش و غزنین به نقش هر دو یکی است
گوئی آنها که اهل غزنین اند همچو نقشش همیشه عزیز است

باری این شهر زیبا که روزگاری چون بهشتی سرسبز و معمور و غرق در ناز و نعم می درخشید چندین مصیبت دیده است. در ایام مسعود سیل چون اژدهای گرسنه، دراز آهنگ و پیچان و زمین کن آمد و مسیر خود را ویران نمود و در روزگار ارسلان شاه ساعقه افتاد و بازارها و خانه های بسیار را در آتش نشانید.

در ایام بهرام شاه این شهر هفت شبانه روز به فرمانروای غوری خونبها پرداخت. سپس سلطان سنجر و از دنبال آن غزان بیابان گرد و در پایان چنگیز و تیمور غزنه را به ویرانه مبدل ساختند. بنابراین هنگامی که بابر در ترک خود می گوید: «شهر غزنه آبادی ندارد، تعجب است که سلطان محمود آن را پایتخت خود ساخته بود». تعجب نباید کرد زیرا بابر از رونق این شهر در روزگار غزنویان تصور دقیقی نداشته است.

تأسیس دولت غزنوی در نیمه دوم قرن چهارم هجری از واقعات درخشنده تاریخ کشور ما شمره می شود. در این قرن دودمان سامانی که اصلاً از مردمان بلخ بودند سلطنت بزرگی را اداره می نمودند که از مغرب به عراق و از مشرق و شمال به اراضی ترک نشین ماروای سیحون و از جنوب به هندوستان محدود می گردید. سامانیان در واقع سیاست ملی را ادامه دادند که شالوده آن مولود تدبیر و جهانداری طاهر فوشنجی و احفاد او بوده است. در مدت یک و نیم قرنی که از روزگار طاهریان و سامانیان تا ظهور غزنوی سپری شد در خراسان از لحاظ سیاسی و هم از جهت علمی و اجتماعی تحولات بزرگی رخ داده بود که شرح آن به طول می انجامد، زیرا خراسان زمین با موقعیت جغرافیائی که دارد در طول تاریخ محل برخورد فرهنگهای گوناگون بوده و از تصادم افکار چه در پیش از اسلام و چه در دوره اسلامی در نتیجه جریانات سیاسی و علمی و مذهبی که در این منطقه رخ داده و تعامل آنها در قبال دین اسلام و علوم اسلامی فرهنگی به وجود آمد که در عین آنکه کاملاً اسلامی بود و هسته و اساس اسلامی داشت، از منابع مختلف یونانی و هندی و بابلی و احیاناً از مسیحیت و مانویت و آئین زردشتی نیز در علوم و معارف اسلامی اثراتی آشکار پدید آمد و خراسان زمین را همان سان که محل تلاقی کاروانهای تجارتهای ساخته بود، چهارراه تلاقی افکار نیز گردانید.

حتی از لحاظ سیاسی و نظامی نیز دیده می شد که تشکیلات نظامی و اداری سامانیان آمیزه ای بوده است از سنن محلی به علاوه رسوم اداری بغداد، با زمینه ای از رواجهای بلخی و سیستانی و کابلی و قشونی مرکب از ترک و

عرب و کرد و هندی و خراسانی. در چنین شرایطی الپتگین را که بعد مؤسس سلطنت غزنوی می شود، در زمرة اعیان دربار سامانی در شهر بخارا می یابیم که بعد در روزگار ابوالفوارس عبدالملك بن نوح (۳۴۳-۳۵۰) از رتبه حاجب الحجابی که داشت به سپه سالاری خراسان ارتقا یافت و با وزیر خود ابو عبدالله محمد بن احمد الشبلی به خراسان در شهر نیشاپور آمد و این در سال ۳۴۹ هـ بود است. (زین الاخبار ص ۱۶۱). با این وصف الپتگین نفوذ کلام و امر ونهی خود را در دربار بخارا هنوز حفظ نموده بود. ابوعلی محمد بلعمی (مترجم تاریخ طبری)، که مقام وزارت را داشت با او قرار داده بود که اجرای هر امری در بخارا به مشورت الپتگین خواهد بود. از اتفاقاتی که در این سالها واقع شد و به سرنوشت تاریخ خراسان اثر فراوان داشته است این بود که عبدالملك در هنگام چوگان بازی از اسپ بیفتاد و سپری شد. منازعه بر سر جانشینی پسران عبدالملك بالا گرفت و عده ای از درباریان که منصور را می خواستند او را بر تخت نشانند. و بدینصورت الپتگین که طرفدار امارت پسر دیگر بود مواجه به شکست سیاسی گردید. بالنتیجه منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۵ هـ) الپتگین را از مقامش معزول نمود و به جایش ابو منصور بن عبدالرزاق طوسی، یعنی کسی را که ابومنصور معمری به امر و حمایت او شاهنامه منثور را فراهم نموده بود و از آن کتاب فقط دیباچه اش باقی مانده، مقرر داشت.

اکنون برای الپتگین که خود را حامی دولت سامانی و سپه سالار خراسان می دانست، فقط يك راه باقیمانده بود و آن این که از خراسان و مرکز تحولات سیاسی خارج گردید و به جنوب امپراتوری به سوی غزنه رود و خود را از شر دستگاه سامانی که مبدل به کانون توطئه و فساد گردیده بود، نجات دهد. تاریخ بیرون شدن الپتگین به قول عبدالحی گردیزی سال ۳۵۰ هـ بوده است. لشکر سامانی فرستاده شد که او را تعقیب و گرفتار کنند، الپتگین با هفت صد نفر از سپاهیان که او را ترك نگفته بودند به خلم رسیدند و با دوازده هزار مرد به سرداری بیداح یا اشعث بن محمد پیشکری که از بخارا (تاریخ بخارا ص ۱۳۴) مأموریت گرفتاری الپتگین را داشتند، روبه رو گردید. این جنگ که به پیروزی سربازان الپتگین و شکست تاریخی لشکر سامانی انجامید در دره ای از خلم واقع شد که در روزهای نوشتن این سطور نیز بار دیگر شاهد مصیبت بوده است. - منظور نویسنده وقوع زلزله ایست که به تاریخ ۲۹ عقرب ۱۳۵۴ در خلم واقع شد. باعث خرابی فراوان گردید و صخره ها در دره فرو افتاد و عده ای را از نعمت حیات محروم گردانید.

جنگ الپتگین و بیداح نیز درست در همین جا اتفاق افتاده بود و مؤسس دولت غزنوی با هشیاری فراوان و به یاری هفت صد نفر جانباز خود که سبکتگین در آن میانه بود و رشادتهای فراوان ابراز داشته بود، لشکری بدان بزرگی را در تنگی خلم تار و مار نمود و فاتحانه به غزنین آمد. (زین الاخبار ص ۱۶۲).

در باره انگیزه آمدن الپتگین به غزنه تا کنون بحث علمی صورت نگرفته و متحاج تحقیق است که دانسته شود چرا الپتگین در شمال هندوکش و بلخ استقامت نمود و غزنه را برای فعالیت های آینده سیاسی خود ترجیح داد؟

بروکلمان در کتاب خود به عنوان (تاریخ مردمان مسلمان) می نویسد که: الپتگین غزنه را اختیار نمود چون پدرش قبلاً در آنجا حکومت داشته است. (ص ۱۶۸). ولی این گفته مستند بر هیچ سند تاریخی نیست. شاید این اشتباه از آنجا برای او دست داده باشد که قراتگین اسپجایی و غلامان او با تیوزوطغان را که در بُست حکمرانی داشتند از خویشاوندان الپتگین دانسته است. به هر حال این تذکر حدس محض است و اثبات آن و تحقیق این ادعا که الپتگین در اراضی امارت پدر خود رفته بود، محتاج شواهد تاریخ است.

هنگام ورود الپگنن در حومه غزنه ابوبکر لاویک بر غزنه و در بُست و رخج غلامان قراتگین اسپجایی (متوفی ۳۱۷ هـ) به نام طغان و بایتوز حاکم بودند (تاریخ یمنی جرفادقانی ص ۲۳ و زین ۱۶۹). لاویک که باوجود اسم مسلمانی مؤرخین در مسلمان بودن او شك آورده اند، از مردمان محلی بود که با پادشاه هندوی کابل خویشی و قرابت خانوادگی داشته است. چنان که پس از محاصره چهارماهه، غزنه را ترك گفت و به کابل پناهنده شد. اغلب محققین

امروزی را عقیده برآنست و حتی چنان که از نوشته های ابوریحان بیرونی استنباط می شود امرای کابل و غزنه از بقایای کوشانیان قدیم بوده و دین هندوئی داشته اند. و بنابراین اسامی جیبال و اندپال و امثال این ها را در اسناد تاریخی این اراضی زیاد می بینیم.

ابوبکر لاویک در حقیقت لقب «انتبیل» داشته و حافظ حدود و ثغور هندوشاهی در مقابل مسلمان ها بوده است. و همین کلمه است که پسان به قلم اعراب و متعربان رتبیل گردید.

باری پس از استقرار الپتگین در غزنه منازعه او با منصور بن نوح خاتمه نیافت و باوجودی که در غزنه اعلام استقلال کامل نشده بود و اسامی امرای سامانیان تا زمان سبکتگین در خطبه و سکه ذکر می شد، سامانیان از فعالیت های سیاسی الپتگین راضی نبودند. بدین سبب لشکری به سرداری ابوجعفر نامی علیه الپتگین فرستاده شد که در جنگ حومه غزنه بار دیگر اردوی سامانی شکست یافت و صلح برقرار گردید. (۳۵۱هـ.).
ادامه دارد.

21-04-2013

یادداشت:

* عدم علاقه دولت دست نشانده کابل به شهر غزنی و موقعیتی را که از طرف یونسکو در آن باره اعلام گردیده، نباید ناشی از ضعف این دولت دست نشانده دانست، بلکه تبارز ذات و ماهیت ضد ملی این دولت است که در خصومت خونین با مردم افغانستان، تاریخ افغانستان و فرهنگ آن قرار دارد. ورنه تجربه تاریخی مدت حاکمیت این دولت دست نشانده، خود بهترین گواه است، که وقتی پای فروش میهن و منابع مادی و معنوی آن در میان باشد، این دولت چنان مقتدرانه عمل نموده است، که در تاریخ هیچ نوع رقیبی در داخل افغانستان، نمی توان برایش یافت.

اداره پورتال AA-AA